



محبوب هر وی

بقلم جناب سرور خان گویا

سرزمین شاعر پرور هرات هیچگاه از شاعران زبردست و مقتدر خالی نبوده و در هر زمان یکی از این ستارگان درخشان در آسمان صاف و روشن آن طالع شده و مسافه عیدی را بنور خود روشن کرده است چنانچه اگر متبعم و متفحصی خواهد تاریخ ادبیات و تذکره شعری هرات را بطور عمیق و دقیق تدوین نماید در آنوقت معلوم خواهد شد که این سرزمین مردم پرور چه شعری فعلی بدینا داده و مقدار آثار و ارزش سخنان آنان در نزد صرافان دیار ادب تا چه پایه ثمن و عزیز خواهد بود و پرورش این سرزمین تنها مربوط به سلسله سردان نبوده بلکه در پروردن زنان فاضله و شاهره نیز سزاوار تمجید است چه زنان شاعر این دیار از بهترین و نخبه تر بن زنان شاهرست که در زبان فارسی دیار ما شعر گفته اند و از خود اشعار آبدار و سخنان گهر بار بیادگار گذاشته اند حتی درین چند سال اخیر که نهال شعر و شاعری را برکه و باری نمانده باز هم این دیار فضل پرور از رونق نخستین خود نکاسته و متاع ادب را در بازار او هنوز هم رواجی است نظر به همین سابقه طبیعی و فطری است که زنان شاعر این دیار لب از گفتن فرو نسته و انعکاس صدای خوش آهنگ آنان از کپسار غور و هری بگوش هر صاحب دلی میرسد یکی از بن رجحان اسرار خلقت و کاشفان پیدا و پنهان نهاد آدمی محبوب با هر و بست که نزد همه از خواص و اهل ادب آن دیار معروف ولی باز هم مانند اغلب همکارانش خباز فراموشی و نسیان زمانه بر سیای شهرتش نشسته و حتی محرمان دیار ادب نیز از شرح حال و آثارش چند آن واقفیتی ندارند اینک این نقاب فراموشی را بدور افکنده اطلاعاتی که راجع باین شاعره خوش نام و ناکام از دو تذکره منحصر بفرد که یکی در زمان حیات وی نگاشته شده و دیگری هم چند سال بعد از وفات مشارالیها تألیف و تدوین شده بدست آورده ام بنظر خوانندگان میرسانیم . محبوب هر وی دختر مرحوم سکندر خانات نظام الدوله ابن مرحوم آقای خان نظام الدوله همشیره احمد قلیخان نظام الدوله است از هنگام صباوت شروع به تحصیل نموده معلومات متداوله زمان خود را از نزد برادر فرا گرفت چون فطرت شاعر بود و از هنگام تولد دل درد آشنا با خود آورده بود رفته رفته این قوه در وجودش توسعه کرده شروع به سرودن اشعار نمود ولی زمانه چشم باورساننده در بجهت

شباب و عنفوان جوانی بنا بر بد گذرانی و ن ظلم آروای شو هنر ازین جهان بدود زندگانی نمود چنانچه دانشمند اجل و علامه متبحر ملا محمد صدیق معروف به آخند زاده صاحب هرات و رئیس انجمن ادبی در تذکره نسا (۱) که از مولفات بی بدیل خود شات است مینویسند این طفیفه الدهر و تحفیه الزمان از زمره عندیان داستان برای هزار آوای سرا بوستان معانی و از جمله خداوندان طبایع سلیم و ادراک مستقیم دقیقه یاب نکته سنج و سخنرانی است و این صاحب طبع سر فوب و دارای معانی پاکیزه و خوب را تخلص محبوب است در آوات ریعات جوانی و اوایل طی مراحل زندگانی بفتحوی حقانیت اتمای کلشی سیفوت و هو الحی الذی لا یبوت از دست روزگار غدار و فلک کبر قنار زهر اجل نوشیده و خلعت شهادت پوشیده با جگر چاک چاک و دل اند و هناك راه ریاض رضوان و موانست حورا و غلمان پیش گرفته برادر سعادت مظهرش که سر آمد شمرای روزگار و سر دفتر نکته سنجان بلاغت شعار متخلص بصاری است برخی از احوال و اطوار و صفات و کمالات و بعضی از اوضاع و کردار و تاریخ و فائش را بطریق منظوم بنظر فیض منظر ناظران می رساند و نکارنده را از زحمت تفصیل و تطویل می رها ند

صاری که احمد قلیخان نظام الدوله باشد برادر اوست و در زمان خود از فضیای برجسته و شمرای خوش قرینة هرات بوده است تذکره بنام میکنده تالیف کرده که حاوی شرح حال و آثار شمرای سلف و معاصر اوست خصوصاً در حفظ آثار شمرای معاصر اهتنامی بکار برده ازین جهت این تذکره قیمت بسزادارد اگر روزی طبیب شود بروشن کردن شرح حال فضلا و شمرا و خطاطان قرن معاصر امداد خوبی عوده و یک فصل تاریک تاریخ معاصر را که چندان روشن نیست بطور برجسته به انظار خواننده کان می رساند روز هائیکه در هرات بودم بمطالعه این تذکره نایل گردیده و یاد داشت های خوبی گرفته ام اکنون این تذکره نزد جناب محمد ابراهیم خان قوماندان سابق هرات موجود است و در همین تذکره میکنده است که صاری شرح حال خواهر خود را بایک زبان موثر و لهجه سوزناکی شرح داده است . اشعار من بور قرار ذیل است .
من بودم از زمانه و فرزانه خواهری
در بوستان عشق کمال در خشنده اختری
در بوستان عن نسب سر و کشمیری
در آسمان فخر حسب ماه انوری

(۱) تذکره نسا که سرو رضوان و حرم باغ نکو و شرفای سخنگو ماده تاریخ تمام آن است از بهترین تذکره گیت که در باره نسوان شاهر و فاضل نوشته شده در بوم نگارش این تذکره مؤلف عالم و فاضل آن به کتب بسیاری چه قلمی و چه چاپی بلکه به بعضی نسخه های منحصر بفرد دست رس داشته است خصوصاً در نوشتن شرح حال و حفظ اشعار زنان شاهر هرات زحماتی را متحمل شده و فحس رسانی بکار برده است و ازین جهت برای ما از بهترین تذکره های خواتین فاضله جهان است اگر این تذکره طبع شود خدمت خوبی برای جهان ادب خصوصاً برای تاریخ ادبیات ما خواهد بود درین موقع لازم میدانم که از جناب محترم و دوست مکرم عبد العلیم خان تشکر کنم زیرا این نسخه نفیس منحصر بفرد خود را بمطالعه من گذاشته و مرا از مطالعه آن بهره یاب و مستفیض ساخته است .

اندر حریم قدس حبائش سر بی
 صد یقه صدق فاطمه طینت زبیده
 مشکوی شعر را سخن آرای مخفی
 در بخل و جهل و سیرت ناپاک فلسفی
 کلکش ز مطام خط و انشا مطا ردی
 محجوب در سر ادق عصمت ز چشم هر
 اندر حساب و رمل و مجسطای مهندسی
 خورشید هر صباح زرای منیر او
 ماه از بی رساندن صیبتش بهر طرف
 کیوان بدیده بانگی در کاه عصمتش
 بر جیس میبکشد بسر از ششمین فلک
 بهرام ترک خوی بقصد حسو دآن
 نا هید مبسر و دبی نخر هر سحر
 تیر دیر از سر اخلاص می نوشت
 بودش بهر انامل فرخنده صد هنر
 هر چند در کمال و خط و شعر و هوش رای
 ناگناه پیش سر که نمودش ز من جدا
 این جور خود بخورش نمودم گز ابلهی
 بدرای ویست فطرت و بدکیش ویست عهد
 سرد آن بود که سردی و نامش بود که هست
 مکی از خصال او بتوان شمه بیان
 القه رفت با جگر چاک و دل فکار
 نا چیده از حدیثه کلام دلش کلی
 شد آت شهید ز هر جفا در ریاض خلد
 روزم چو شب سیاه دم مرد و چهره زرد
 از فوت آن چو باغم و زاریست کار خاق

۱۲۶۴

از قسمت سپهر و جفای ستمگری
 اندر مبان من و آن سفله داوری

که میگوید بان بیرحم حال جان سیاری را

پس چاره غیر صبر و شکیبی نباشدم
 در روز حشر شافم یوم النور باد

نمونه اشعار محجوب

رفیقان بر لب آمد جان ز هجران دلفکار بر ا

نه از بختم مریاری نه از دلدارم خواری
 نوای صیاد یاد آور بقید افتاده دامت
 جفا از حد فزون کردی بیایگرم و فنا آموز
 کدر کن جانب محبوب ای دلبر زیان نبوی

ولها

دیدی آن پیمان گسل از یاری ماعار کرد
 آشنائی کرد اول تا قرار از جان ربود
 از برم رفت از تافزون سوی من نکرد
 بی سبب رنجید آن بد خو بمن واضح نشد
 گفتش مرد از غمت محبوب ، گفتا مرد مرد

ولها

برده از کفم دل را باده نوش مد هوشی
 شوخ غم بن موی تند خو جفا جوئی
 آفتاب کنعانی دلبر سخندانی
 خسرو جهاننداری دلربای شوخواری
 خنجر جفا بردست شیشه وفا بشکست
 من قدم نخوام زد جز بگوی آن جانی
 در فراق آن ماهرو از جفای آن بد خو
 جان اسیر رنجوری تن بقید مهجوری
 مست یکشی بر خورد گفتش که ای بر عهد
 از سر و ناله بگرم بر سخی بکن از حال
 در شب امیدم نیست جز رخ تو خورشیدی
 مچو من خردارت نقد جان همه در کف

ای بت جفا کارم از غمت بسی زارم
 یاد میکن از محبوب بگذار از فرا موشی

